

● معرفی و نقد کتاب

فواید دموکراسی: نقش دموکراسی‌ها در تقویت صلح

و توسعه

Francis Taylor, Morton H. Halperin, Joseph T. Siegle and Michael M. Weinstein, (2005), *Democracy Advantage: How Democracies Promote Prosperity and Peace*, Inc, pages: 260.

مقدمه

این کتاب مشتمل بر ۲۶۰ صفحه بوده و از ۸ بخش تشکیل شده است. بخش‌های آن به ترتیب پس از پیش‌گفتار و مقدمه شامل: تمایش اسطوره ۵۰ ساله، بررسی درست اطلاعات، نگهداری دموکراسی‌های جدید، دموکراسی و امنیت، ایمن‌سازی توسعه برای دموکراسی، دموکراسی به‌عنوان یک امر قراردادی، دموکراسی مرکز توسعه و مسابقه بزرگ می‌باشد. این کتاب تحت نظر شورای روابط خارجی آمریکا و توسط محققانی چون فرانسیس تیلور، مورتون هالپرین، جوزف سیگل و مایکل ونشتاین تهیه شده است.

مورتون هالپرین، جزو تحلیل‌گران و مشاوران سیاست خارجی است که در حال حاضر معاون ارشد توسعه آمریکایی و مدیر مرکز جامعه باز در آمریکا می‌باشد. جوزف سیگل نیز دستیار مدیر مرکز پژوهشی اصلاحات نهادی در دانشگاه مریلند است. مایکل ونشتاین، مدیر برنامه‌های بنیاد رایین‌هود و جزو شورای سردبیری روزنامه نیویورک تایمز می‌باشد.

نویسندگان در مقدمه کتاب، ضمن بیان اهداف خویش از نگارش این کتاب، اظهار

داشته‌اند سال‌ها است برخی مدعی هستند که نوعی از اقتدارطلبی برای توسعه اقتصادی کشورهای فقیر مناسب است. استدلال آنها این است که دیکتاتوری توانایی برقراری ثبات، پایین نگه داشتن دستمزدها و انباشت سرمایه را که لازمه توسعه اقتصادی است به وجود می‌آورد، در نتیجه رشد اقتصادی تحت رژیم‌های مذکور به دموکراسی منتهی می‌گردد. نویسندگان برآنند که در دنیای کنونی آثار ناکامی چنین پیش‌فرض‌هایی را می‌توان در بحران‌های سیاسی و اقتصادی در کشورهای فقیر مشاهده کرد.

نویسندگان با بررسی شاخص‌های توسعه اقتصادی ۴۰ کشور در حال توسعه، اسطوره برتری رژیم‌های دیکتاتوری را نسبت به دموکراسی در آن کشورها به نقد کشیده و مدعی هستند که اجرای برنامه‌های توسعه توسط حکومت‌های اقتدارگرا بسیار بعید به نظر می‌رسد. برعکس، کشورهای در حال توسعه که دارای نهادهای دموکراتیک هستند، یک اقتصاد قوی‌تری را تجربه کرده از سطح بهتر بهداشت، آموزش و تولیدات مواد غذایی برخوردارند. پذیرش این واقعیت قادر است استراتژی‌های غرب را برای کاهش فقر و توسعه اقتصادی در جهان سوم مجدداً شکل دهد و باعث گردد تا فرصت‌هایی را برای حداقل دو سوم کشورهای جهان که با فقر دست به‌گریبان هستند فراهم نماید. البته هنوز نیرویی که بتواند کشورها را از طریق سیستم جهانی به سمت دموکراسی سوق دهد، شکل نگرفته است. چون بانک‌های بین‌المللی و شرکت‌های چندملیتی با کشورهای دارای رژیم‌های اقتدارگرا بهتر همکاری می‌کنند. استراتژی‌های توسعه نیز توجه چندانی به نوع حکومت‌ها ندارند.

نویسندگان مدعی هستند که امروزه یکی از تهدیدات علیه دموکراسی‌ها، تروریسم است. اگرچه دموکراسی‌ها از خطر تروریسم در امان نیستند ولی بعید به نظر می‌رسد شبکه‌های تروریستی را درون خود جای داده و یا اجازه تولید سلاح‌های کشتار جمعی را بدهند. بسیاری از سیاست‌مداران معتقدند که ما باید بین امنیت و دموکراسی یکی را انتخاب کنیم. این کتاب ادعا می‌کند این یک انتخاب کاذب است و تنها با حمایت و تشویق دموکراسی‌ها و دموکراتیزه کردن کشورهای در حال توسعه، قدرت‌های صنعتی به برقراری

ثبات و امنیت در جهان قادر می‌شوند. در واقع این کتاب شامل پیشنهادات و توصیه‌هایی برای از میان بردن موانع تاریخی و بوروکراتیک برای حمایت غرب از کشورهای فقیر است. از نظر نویسندگان، توسعه اقتصادی در کشورهایی جواب می‌دهد که آن کشورها قدم‌های دشوارتری را برای رسیدن به دموکراسی برداشته‌اند. کشورهایی که به‌طور دموکراتیک‌تر حکومت می‌کنند در توسعه موفق‌تر هستند.

بررسی محتوای اصلی کتاب

در بخش آغازین کتاب یک بحث نظری توسط نویسندگان درخصوص رابطه دموکراسی و توسعه مطرح می‌شود. این موضوع جزو مباحثی است که همچنان در سطوح دیپلماتیک و دانشگاهی مطرح است. پس از جنگ جهانی دوم تفکر غالب این بوده است که توسعه اقتصادی، دموکراسی را به دنبال خواهد آورد. شهرنشینی، رشد آگاهی طبقه متوسط می‌تواند موجب رشد اقتصادی شود و این زمینه را برای توزیع قدرت سیاسی، مصالحه و هویت مشترک که لازمه دموکراسی است فراهم نماید.

با این فرض حکومت‌های اقتدارگرا بهتر قادر خواهند بود تا توسعه را ایجاد کنند. چون کشورهای فقیر مستعد دموکراسی نیستند. بی‌سواد و عدم وجود یک طبقه متوسط آن جوامع را مستعد سوءاستفاده نخبگان می‌نماید. اما حکومت‌های توده‌ای خودکامه که در این کشورها حاکم هستند می‌تواند آنها را به سمت رهایی سریع از مشکلاتشان سوق دهند. دولت می‌تواند در این شرایط سیاست‌های غیرمسئولانه و بی‌ثبات اتخاذ نماید. بی‌ثباتی در اقتصاد کلان این کشورها می‌تواند زمینه چشم‌اندازهای رشد را از بین ببرد. برگزاری انتخابات در کشورهایی با سیستم افراطی و قومی که مشخصه آن طبقات کم درآمد در اجتماع است جامعه را دو قطبی و متقارن می‌سازد. لذا، کشمکش‌های داخلی نتیجه غیر قابل اجتناب آن خواهد بود. نویسندگان کتاب از مباحث فوق چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که روند دموکراتیزه‌شدن برای کاهش فقر و پیشرفت و توسعه اقتصادی مفید است.

درخصوص رابطه دموکراسی و توسعه نویسندگان برآنند که این دو مفهوم در عین رقابت، مکمل یکدیگر نیز هستند. در حقیقت کشورهای جهان سوم تنها پس از داشتن درجه‌ای از مشارکت مردمی می‌توانند به پیشرفت‌های اقتصادی نایل شوند. موضوع اولویت داشتن حکومت‌های اقتدارگرا برای شروع روند توسعه اولین بار توسط مارتین لپسیت استاد روانشناسی سیاسی دانشگاه‌های استنفورد و هاروارد در سال ۱۹۵۹ مطرح شد. این نظریه باعث شد تا در خلال جنگ سرد، غرب از حکومت‌های اقتدارگرا حمایت نماید. در واقع دولت‌های غربی به بهای جلوگیری از گسترش بی‌ثباتی سیاسی اجتماعی و برقراری امنیت در کشورهای با رشد منفی اقتصادی از دولت‌های اقتدارگرا حمایت می‌کردند.

نویسندگان مدعی هستند دموکراسی‌ها مزایای بیشتری نسبت به حکومت‌های اقتدارگرا چه از نظر اقتصادی و چه از نظر توسعه اجتماعی دارند و برآنند که در آستانه قرن بیست و یکم شاهد تغییر رویکرد قدیم به رویکرد جدید یعنی برتری دموکراسی نسبت به اقتدارگرایی در کشورهای جهان سوم هستیم، لذا پیشنهادات و توصیه‌هایی برای دولت‌مردان آمریکایی و سیاست‌گذاران بین‌المللی ارائه کرده‌اند:

به نظر آنها، دولت‌های اقتدارگرا در برخورد با موضوع رشد و بحران‌های اقتصادی بد عمل می‌کنند. حتی آنهایی نیز که طرفدار توسعه هستند با اعطای رانت‌های اقتصادی، سرمایه‌گذاری اندکی جهت توسعه انجام می‌دهند. از سوی دیگر، حتی در بهترین دولت‌های اقتدارگرا پس از مرگ رهبر، ناآرامی‌های شدیدی رخ می‌دهد.

به ادعای این نویسندگان، علل پیشرفت اقتصادی کشورهایی چون چین و دیگر کشورهایی که فاقد دموکراسی هستند ولی در عین حال پیشرفت اقتصادی داشته‌اند این است که آنها بر روی صنایع صادراتی متمرکز شده و به تقویت بخش خصوصی برای تولید کالاهای ساده پرداخته و با دادن دستمزدهای ارزان و بالا بردن تولیدات به ازای دستمزدهای بیشتر اقدام نموده‌اند. در عمل آنها به کم کردن موانع اقتصادی پرداخته به گونه‌ای که شرکت‌های کوچک‌تر توانسته‌اند به‌عنوان عوامل پشتیبانی صادرکنندگان بزرگ عمل نمایند. برخی از این کشورها به

گسترش دموکراسی کمک کرده‌اند و برخی دیگر موفق به این کار نشده‌اند. البته تمامی این کشورها به پیشرفت طبقه متوسط جامعه کمک کرده و این همان طبقه‌ای است که خواستار توسعه بیشتر در اقتصاد است. از دیگر سوی برخی از این طبقات متوسط طرفدار دموکراسی نیز می‌باشند.

در مورد آفریقا نویسندگان کتاب بر اساس پژوهش‌های انجام شده مدعی هستند، بسیاری از کشورهای فقیر آفریقایی دموکراتیک‌تر شده‌اند و پس از دهه‌های متوالی در راه توسعه قدم گذاشته‌اند. به‌رغم اهمیت دموکراسی نویسندگان عنوان می‌کنند که دموکراسی، فی‌نفسه کافی به نظر نمی‌رسد و بسیاری از دموکراسی‌های جوان با مشکلات عدیده‌ای در زمینه نهادهای اقتصادی مواجه هستند به‌ویژه اینکه در سطوح بالا دارای فساد می‌باشند.

درخصوص آمریکای لاتین، بررسی‌های یکصدساله بشر نشان می‌دهد دموکراسی نه تنها قادر به از میان برداشتن حکومت‌های توده‌وار و ناکار آمده نیست بلکه در برخی مواقع دموکراسی کاذب پیش می‌آید. آنها به این موضوع اشاره کرده و بر یک دموکراسی واقعی و پاسخ‌گو تأکید کرده برای حمایت و کنترل آن پیشنهاداتی را توصیه می‌کنند. یکی از این توصیه‌ها انتخابات عادلانه و آزاد در این قبیل کشورها می‌باشد و این سؤالات را طرح می‌کنند: آیا کشورهای توسعه‌یافته باید به کشورهای فقیر و دارای دموکراسی‌های ضعیف کمک کنند؟ آیا کمک به طبقه متوسط آن کشورها در نهایت به حاکمیت قانون منجر می‌شود؟ نویسندگان در پاسخ در عین حال به انتقاداتی که از غرب و به‌ویژه آمریکا در این خصوص وجود دارد می‌پردازند. اینکه سردمداران دموکراسی، کودتا علیه یک حکومت منتخب مردم در ونزوئلا را به رسمیت می‌شناسند و از آن حمایت می‌کنند؟ و یا اینکه چرا دولت آمریکا یکی از طرفداران پرو پا قرص رژیم‌های اقتدارگرا در مصر، عربستان سعودی و آسیای مرکزی است؟ سؤال اساسی که همیشه در مورد رابطه دموکراسی و توسعه اقتصادی مطرح می‌باشد این است که کدام یک ارابه و کدام یک اسب آن است؟ در این کتاب نویسندگان مدعی هستند دموکراسی، فضای بهتری برای توسعه اقتصادی فراهم می‌نماید. اکثر آمارها در جهان این موضوع را نشان می‌دهد.

نویسندگان در ادامه به نظریه فرید ذکر یا اشاره کرده که مدعی است، کشورهای دارای در آمد سرانه ۶۰۰۰ دلار در سال، زمینه مساعدتری برای بروز دموکراسی از خود نشان می‌دهند. ولی نویسندگان کتاب معتقد هستند این نظریه کاملاً اشتباه است چون بررسی‌ها نشان می‌دهد طی ۴۰ سال گذشته دموکراسی‌ها، پایه‌های رژیم‌های اقتدارگرا رشد داشته‌اند (به استثنای ببرهای آسیای جنوب شرقی مثل سنگاپور، مالزی و غیره) و دموکراسی‌ها بهتر از رژیم‌های اقتدارگرا عمل کرده‌اند. یکی از دلایل اینکه در دموکراسی‌ها، اقتصادهای قوی وجود دارد، سازگاری آنها می‌باشد. با انجام بررسی‌های به عمل آمده از هشتاد نمونه کشورهای با درآمد کم، تنها ۵ کشور دارای دموکراسی محدود دستخوش کاهش درآمد سرانه ملی شده‌اند. هالپرین و دستیارانش معتقدند که براساس مطالعات دانشگاهی و اطلاعات موجود، دموکراسی مدیون آزادی و توزیع عادلانه قدرت است. پس انتقادی که بر این نظریه وارد است این است که چگونه می‌توان در کشورهای اقتدارگرا، نهادهای اقتصادی ایجاد کرد و آیا این کار از دنیای خارج امکان‌پذیر است؟ نویسندگان در پاسخ عنوان می‌دارند که در سیستم‌های دموکراتیک جریان تقریباً آزاد اطلاعات به سیاست‌گذاران برای اتخاذ تصمیمات بهتر کمک می‌کند. برعکس، در سیستم‌های اقتدارگرا این امکان وجود ندارد. در دموکراسی‌ها رهبران و سیاست‌های ناکارآمد کنار گذاشته می‌شوند در حالی که در رژیم‌های اقتدارگرا بحران‌ها و مشکلات می‌تواند ادامه یابد.

این کتاب در عین حال انتقادی شدید بر نظرات ساموئل هانتینگتون و سیمور مارتین لیسیت مطرح می‌کند که معتقد هستند، با بهبود وضع اقتصادی می‌توان به دموکراسی رسید و حتی اگر در یک کشور در حال توسعه به دلیل مطالبات مردم، دموکراسی نسبی ایجاد شود به دلیل ناامیدی مردم آن کشور دوباره به دامن دیکتاتوری برمی‌گردد. از دیدگاه نویسندگان کتاب براساس این تئوری باید خود را آماده پذیرش دیکتاتوری‌ها نماییم تا بتوانیم به توسعه برسیم و از یک دیکتاتور نیز باید انتظار داشت به جای اینکه ثروت‌های باد آورده خویش را به بانک‌های سوئیس منتقل نماید آن را در راه توسعه اقتصادی و گسترش طبقه متوسط جامعه

صرف نمایند. هالپرین و دستیارانش معتقدند این نظریه اشتباه است و معتقدند با قرائن و شواهد این موضوع را نشان داده‌اند که یک کشور در حال توسعه و کمتر توسعه یافته نیز می‌تواند دارای دموکراسی و توسعه باشد.

نویسندگان در بخش پایانی توصیه‌هایی به دولت‌مردان آمریکایی که سیاست حمایت از دموکراسی را دنبال می‌کنند ارائه کرده‌اند:

۱. کمک‌های مالی باید به دولت‌هایی داده شود که قادرند آن را در راه دموکراسی کشور خود صرف کنند.

۲. وزارت امور خارجه باید تشخیص دهد به چه کشورهایی کمک شود.

۳. سیاست‌های حمایتی آمریکا از کشورها دارای دموکراسی ضعیف تبیین گردد.

ارزیابی

به‌طور کلی نویسندگان، سه نظریه موجود درخصوص ارتباط توسعه، دموکراسی و اقتدارگرایی را طرح و مورد نقد قرار داده‌اند که به شرح زیر می‌باشد:

۱. این نظریه که اقتدارگرایی در توسعه اقتصادی بهتر عمل می‌کند، چون سیستم مذکور قادر به تنظیم و مدیریت منابع محدود کشورهای در حال توسعه است.

۲. زمانی که کشورهای در حال توسعه به سطحی از درآمد متوسط می‌رسند، موفقیت بیشتری برای گذار به دموکراسی پیدا می‌کنند.

۳. هرگونه تلاش برای دموکراسی در کشورهای اقتدارگرا، منجر به عدم توسعه و درگیری‌های داخلی و بی‌ثباتی سیاسی می‌گردد.

نویسندگان کتاب برای رد این دیدگاه‌ها اقدام به بررسی موارد زیر کرده‌اند:

۱. کشورهای در حال توسعه را که درآمدی کمتر از ۲۰۰۰ دلار در سال دارند، مورد بررسی قرار داده‌اند. به عقیده آنها هیچ شکی وجود ندارد که کشورهای ثروتمند دارای دموکراسی‌های بهتری هستند و بالطبع این دموکراسی ثروت بیشتری برای مردمان خود به ارمغان خواهد آورد.

۲. کشورهای فقیر طی ۴۰ سال گذشته و از سال ۱۹۶۰ تا کنون مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

۳. تعریف عمیق‌تری از دموکراسی صورت گرفته است، یعنی اینکه برداشت سنتی از دموکراسی که همانا به معنی انتخابات در یک جامعه است تنها به‌عنوان معیار قرار نگرفته است و نهادهای توزیع قدرت، مسؤولان اجرایی، نهادهای مشارکت مردمی و مؤسسات حمایت از حقوق مدنی مدنظر قرار گرفته‌اند.

نویسندگان، کتاب پس از تحلیل اطلاعات به دست آمده از اقدامات فوق سه فرضیه را مطرح کرده‌اند.

۱. در ۴۵ سال گذشته هیچ مدرکی دال بر اینکه کشورهای اقتدارگرا توسعه بیشتری نسبت به کشورهای با دموکراسی ضعیف پیدا کرده‌اند وجود ندارد. در اثبات این فرضیه آنها معتقد هستند اگر آسیای جنوب شرقی را از این موضوع جدا کنیم مشاهده خواهیم کرد که کشورهای با دموکراسی‌های اندک به‌طور متوسط ۸۰٪ بیش از کشورهای اقتدارگرا رشد داشته‌اند و کشورهایی چون بالتیک و بوتسوانا، کاستاریکا، غنا و سنگال و کشورهای بالتیک بیش از آنگولا، سوریه، ازبکستان و زیمبابوه رشد داشته‌اند. این در حالی است که براساس آمارهای موجود ۲۵٪ از کشورهای اقتدارگرا آمار صحیحی از وضعیت اقتصادی و اجتماعی خویش ارائه نمی‌دهند که با اکتساب این موضوع سهم توسعه در کشورهای در حال توسعه با دموکراسی‌های ضعیف بیش از کشورهای مشابه اقتدارگرا می‌باشد.

در بخشی از این کتاب نویسندگان به سخن آرمان‌تپاسن، برنده جایز صلح نوبل اشاره می‌کنند که می‌گوید: «هیچ دموکراسی با داشتن مطبوعات آزاد به گرسنگی و قحطی دچار نمی‌شود». سپس در ادامه عنوان می‌دارند: «برخی معتقدند به دلیل فشارهای مردمی در دموکراسی‌ها، بایستی بیشتر بر روی بهداشت و آموزش و پرورش سرمایه‌گذاری کرد. ولی به عقیده نویسندگان، این نظریه درست نیست و پژوهش آنها نشان داده است که در دموکراسی‌های ضعیف، سرمایه‌گذاری کمتری بر روی این موارد انجام می‌شود، واقعیت این

است که آنها کمتر دچار کسری بودجه می‌شوند و از منابع درست استفاده می‌کنند.

بررسی‌های موجود نشان داده است که کمتر حکومت اقتدارگرایی به درجه‌ای از رشد اقتصادی و درآمد متوسط رسیده است. از سال ۱۹۶۰، تنها ۱۶ کشور دارای حکومت‌های اقتدارگرا به درآمد سرانه بیش از ۲۰۰۰ دلار در سال رسیده‌اند.

نویسندگان کتاب معتقد نیستند که همه دموکراسی‌های ضعیف، بهتر از رژیم‌های اقتدارگرای ضعیف هستند. استثنائاتی در این زمینه مثل کشورهای جنوب شرقی آسیا وجود دارد. آنها را باید با ۶۰ تا ۷۰ کشور دارای حکومت‌های اقتدارگرا مقایسه کرد که رسیدن به یک مدل درخصوص آنها امکان‌پذیر نیست. اما واقعیت این است که درگیری و نزاع در کشورهای فقیر بیش از کشورهای ثروتمند است. کشورهای زیر سرانه ۲۰۰۰ دلار در سال شامل این گروه از کشورها هستند. این درصد در کشورهای دارای دموکراسی ضعیف کمتر دیده می‌شود. تمام این موارد اهمیت بسیاری در موضوعات امنیت بین‌الملل دارد. درگیری داخلی در یک کشور بدون شک بر درآمد کشورهای همسایه نیز تاثیرگذار خواهد بود.

درخصوص بحث امنیت و دموکراسی نویسندگان کتاب معتقدند کشورهای دستخوش ناآرامی سیاسی و بحران‌های اقتصادی قطعاً پناهگاه مناسبی برای تروریست‌ها خواهند بود تا بتوانند ضمن انجام خریدهای خود، عملیات تروریستی را به اجرا درآورند. درخصوص دموکراسی در جهان اسلام نیز معتقدند، برخی از کشورهای اسلامی دارای یک نوع دموکراسی نسبی هستند و برای نمونه از اندونزی و مالزی یاد می‌کنند و به جوامع مسلمان هند اشاره می‌نماید. آنها از سوی دیگر دسترسی مسلمانان را به جهان خارج از طریق رسانه‌ها، نوعی دموکراسی تلقی می‌کنند.

در مورد استثنای موجود در کشورهای جنوب شرق آسیا نویسندگان کتاب معتقدند با مقایسه هند و چین در خواهید یافت که داشتن حکومت اقتدارگرا شرط لازم توسعه نیست بلکه حساس بودن حکومت در مقابل تغییرات نقش اساسی را در این زمینه بازی می‌کند. در هند جریان آزاد اطلاعات وجود دارد. اتفاقی که در کشورهای جنوب شرق آسیا (بیرهای آسیا)

افتاد این بود که یک فضای مناسب برای بخش‌های خصوصی فراهم شد. این مسأله فارغ از ملاحظات سیاسی شکل گرفت برخی از این بیره‌ها منشأ دموکراتیک داشتند و از تأثیرات دموکراتیک برخوردار بودند، استعمار انگلیس یکی از آن عوامل بود. تأثیر نهادهای دموکراتیک زمان استعمار در اندونزی و اثرات عمیق دموکراسی آمریکا نیز در تایوان و کره جنوبی از آن دسته هستند.

به‌طور خلاصه در مورد چگونگی مساعدت دموکراسی به توسعه اقتصادی می‌توان نظرات نویسندگان کتاب را به صورت زیر جمع‌بندی کرد:

۱. در دموکراسی، ساز و کار توزیع قدرت وجود دارد و حرکت‌های افقی و عمودی در جامعه امکان‌پذیر است در حالی که در حکومت‌های اقتدارگرا این حرکت‌ها عموماً افقی است.

۲. آزادی اطلاعات و شفافیتی که در دموکراسی وجود دارد باعث می‌شود سیاست‌گذاری به‌طور منطقی‌تر انجام شود. اگر سیاست غلطی اعمال شود زنگ‌های هشدار در دموکراسی‌ها زودتر به صدا در می‌آید و ضمن اینکه از نظر اقتصادی بازار قابل اعتمادتری در این کشورها شکل می‌گیرد.

۳. سازگاری موجود در دموکراسی نه تنها باعث خودتصحیحی می‌شود بلکه ابزارهایی را برای تغییر در رهبری خود به وجود می‌آورد.

۴. برای دهه‌های متوالی سیاست‌هایی که توسط آمریکا و کشورهای صنعتی بر روی کشورها جهان سوم اعمال می‌شد، مبین این موضوع بود که جمع میان دموکراسی و کشورهای فقیر امکان‌پذیر نیست، اما مورتون هالپیرین، جوزف سیگل و مایکل وینشتاین در این کتاب این نظریه را رد کرده و مدعی هستند این‌گونه عقاید باعث شده بود تا غرب به بهانه گسترش دموکراسی از طریق توسعه اقتصادی، از رژیم‌های تمامیت‌طلب حمایت نماید.

۵. این کتاب با بررسی برخی کشورها از چین و هند گرفته تا بلاروس و بلغارستان نشان می‌دهد که دموکراسی‌های ضعیف چگونه حکومت‌های استبدادی را از طریق توسعه

مهار می‌کند. علاوه بر این، دموکراسی امتیازات امنیتی به وجود می‌آورد و زمینه شکل‌گیری تروریسم را از بین می‌برد.

۶. این کتاب بر درک بهتر سیاست‌های دولت بوش جهت توسعه دموکراسی و آزادی در جهان کمک می‌کند تا بتوان استراتژی‌های مناسب را در قبال آن تدوین و طراحی نمود.

حمیدرضا مدد

کارشناس روابط بین‌الملل



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی